

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

عوامل اساسی فاسد شدن حکومت (شهادت امام رضا علیه السلام)

در مورد شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دو نقل وجود دارد. نقل مشهور آخر ماه صفر است. نقل دیگر بیست و سوم ماه ذی‌القعدة است. لذا بیست و سوم ماه ذی‌القعدة روز زیارت مخصوصه‌ی علی بن موسی الرضا علیه السلام است. زیارت آن حضرت در شب و روز بیست و سوم ماه ذی‌القعدة از افضل اعمال و سنن الهیّه است.

هیچ‌یک از اهل بیت علیهم السلام به مرگ طبیعی از دنیا نرفتند. خودشان فرمودند: «**مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ**»^۱ از ما خاندان کسی نیست که از دنیا رفته باشد؛ مگر این‌که یا با سم او را به شهادت رسانده‌اند؛ یا با تیغ و شمشیر او را شهید کرده‌اند. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که از خاندان شهادت‌اند؛ شهادتشان در دوران حکومت عباسیان، که جایگزین امویان شدند، رخ داد و این خود تأملات بسیار عمیقی را می‌طلبد.

بدانیم فاسد بودن، منحرف بودن، نامشروع بودن حکومتی که از پا در آمده است؛ الزاماً به معنای مشروعیت، سلامت و صحت حکومتی که جایگزین آن می‌شود نیست. اگر امویان رفتند و مروانیان آمدند؛ باطل بودن امویان، دلیل صحت و حقانیت مروانیان نبود. اگر مروانیان از پای درآمدند و عباسیان به جای آنها نشستند؛ فساد و انحراف و ظلم مروانیان دلیل حقانیت و عدالت عباسیان نبود.

^۱. مجلسی، بحار، ج ۲۷، ص ۲۱۷.

این یک اصل کلی است. بنابراین باید هر حکومت را بر اساس عملکردهای خودش سنجید و دستاوردهای خود آن حکومت را ارزیابی کرد.

بنی‌عبّاس با شعارِ احقاقِ حقّ اهل‌بیت علیهم‌السلام و با شعارِ گرفتنِ انتقامِ خونِ اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام به میدان مبارزه با مروانیان آمدند. شعارهایشان بسیار مقدّس بود. جبهه‌ی روبرویشان هم جبهه‌ی کاملاً فاسد و ستمگری بود. اما نه آن شعارهای مقدّس، نه این دشمنِ باطل و ظالم، هیچ‌یک دلیل بر آن نبود که بنی‌عبّاس حقّ‌آند؛ کمالین که تاریخ گواه است که جنایاتی را که بنی‌امیه موقّق به انجام آن نشدند، بنی‌عبّاس مرتکب شدند.

عوامل اساسی فاسد شدن حکومت خلفاء

اولین معضلی که در عصر امویان، مروانیان و عبّاسیان به چشم می‌خورد؛ مسدود کردنِ باب انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر از خلفا بود. هرکس کوچک‌ترین نقدی بر عملکردهای دستگاه خلافت می‌کرد؛ زبان از حلقوم او بیرون می‌کشیدند. با توجیه و فتوای شرعی، او را خارج از دین می‌خواندند و به عنوان کسی که بر خلیفه‌ی مسلمین و بر حکومت اسلامی خروج کرده است و مرتکب بغی شده است؛ حکم شرعی قتل او را از امثال شریح قاضی‌ها می‌گرفتند و خون او را می‌ریختند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در وصیتشان فرمودند امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید و نگذارید تعطیل شود؛ به هر شکل شده آن را زنده کنید؛ که در غیر این صورت، اشرار بر شما حاکم می‌شوند و ولایت می‌یابند؛ آن‌گاه هر چه صالحان شما برای نجات از حکومت اشرار به درگاه خدا بنالند؛ دعایشان مستجاب نخواهد شد و شما محکوم به تحمّل ظلم و ستمِ دستگاه‌های فاسد حکومتی خواهید بود.

ائمّه علیهم‌السلام با این که معصوم بودند؛ اما به خاطر این که سنت نقد و امر به معروف و نهی از منکر در برابر حکومت را آموزش دهند و جاری کنند؛ حتی تشویق می‌کردند که به خود ما نیز انتقاد کنید^۲. در ماه محرّم و صفر سال گذشته، مفصل به این بحث‌ها پرداختیم. در خطبه‌های نهج البلاغه دیدیم که

^۲. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶.

امیرالمؤمنین علیه السلام به صراحت مردم را به بیان انتقاداتی که نسبت به حکومتشان داشتند، تشویق می‌کردند. نه به این خاطر که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به صحت عملکرد خود تردید داشتند؛ ایشان یقین داشتند با عصمت الهی و با پیوستگی‌شان به اقیانوس بی‌کرانه‌ی علم الهی؛ ذره‌ای خطا و خلاف و نقص در کارشان نیست. اما این که مردم را تشویق می‌کردند که به من هم انتقاد کنید، برای این است که باب نقد حکومت، باب امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حاکمان، باز شود و این سنت در امت اسلامی جاری شود.

اگر باب امر به معروف و نهی از منکر و نقد حاکمان مسدود شود و حاکم غیر معصوم باشد، از دو حال خارج نیست. یا حاکم در روزی که مسئولیت را به دوش می‌گیرد، شخص صالحی است؛ اما چون معصوم نیست، ضعف و خطا و اشتباه در مورد او محتمل است. اگر باب نقد و امر به معروف و نهی از منکر مسدود باشد؛ ضعف‌ها، عیب‌ها و اشتباهات باقی می‌ماند؛ ریشه می‌گیرد؛ عمق پیدا می‌کند و حاکم صالح دیروز، به حاکم فاسد، ظالم، مستبد و مستکبری تبدیل می‌شود. این در صورتی بود که روز نخست که به حکومت رسید، صالح بود؛ اما چون باب نقد بسته بود؛ باب امر به معروف و نهی از منکر بسته بود؛ از عیب‌ها و نقص‌های خود و همکارانش بی‌اطلاع ماند؛ و لذا در عین سلامت و صداقتی که داشت؛ هر روز اشتباهاتش عمیق‌تر، هر روز انحرافاتش بیشتر شد و بالاخره روزی همان حاکم صالح دیروز، به حاکم فاسد، شرور، مستبد، مستکبر، ظالم و ستمگر تبدیل شد.

احتمال دوم این است که شخص از روز نخست رسیدن به حکومت و خلافت، فاسد باشد؛ مثل حکام بنی‌امیه، بنی‌مروان و بنی‌عبّاس؛ که از روز نخست، با ظلم، فساد، جنایت و بی‌دینی سرکار آمدند. وضعیت این قبیل حاکمان هم روشن است. وقتی باب نقد و امر به معروف و نهی از منکر مسدود باشد؛ هر روز در ستمگری‌ها و فسادهایشان جری‌تر و بی‌پروا تر می‌شوند و هر روز شبکه‌ی فسادشان در جامعه گسترده‌تر و نفوذ فسادشان عمیق‌تر خواهد شد.

اولین معضلی که در دوران امویان و عباسیان وجود داشت؛ اختناق وحشتناکی بود که اجازه‌ی کوچک‌ترین نقد را نمی‌داد. هر منتقدی را به جرم اعتراض به خلیفه‌ی مسلمین و امیرالمؤمنین با

وحشتناک‌ترین شیوه‌ها به قتل می‌رسانند یا در شکنجه‌گاه‌ها شکنجه می‌کردند؛ تا دیگران حتی گمان این‌که زبان به نقد بکشایند یا حاکمان را امر به معروف و نهی از منکر کنند از ذهنشان عبور نکند. این‌که خلفا وجود ائمه علیهم‌السلام را تحمل نمی‌کردند به خاطر همین بود که حضور ائمه علیهم‌السلام باب اندیشه و نقد را باز می‌کرد. شهادتی که ائمه علیهم‌السلام در نقد کردن خلفاء داشتند سبب می‌شد فضای رعب شکسته شود و دیگران هم جرأت انتقاد و نقد پیدا کنند. این همه روایات و احادیث در باب امر به معروف و نهی از منکر که خدا توفیق داده است مفصل در جلسه بحث کرده‌ایم؛ این همه تشویق به امر به معروف و نهی از منکر، عمده‌اش متمرکز بر ایجاد سلامت اجتماعی است. گرچه در جنبه‌های فردی هم اگر کسی خطایی می‌کند؛ وظیفه‌ی شرعی ما این است که اگر احتمال اثر می‌دهیم، به شیوه‌ی درست و مرضی خدا، آن فرد را هم برای اصلاح و تصحیح رفتارش، امر به معروف و نهی از منکر کنیم؛ اما اصل این حکم برای سلامت اجتماع است. دلیل روشنش هم همین فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که فرمودند: «**لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُولَىٰ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ**»^۳ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید. چرا؟ فرمودند اگر این‌گونه شود خانم‌های بی‌حجاب زیاد می‌شوند؛ مردهای چشم‌چران زیاد می‌شوند؛ فرمودند اگر امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؛ ولایت جامعه‌ی شما به دست اشرار می‌افتد. این نشان می‌دهد امر به معروف و نهی از منکر عمدتاً قانون و روشی برای سلامت ولایت و حکومت است؛ نه برای این‌که فلان پسر بچه را در کوچه و خیابان بگیرید و بگویید دکمه‌ی یقه‌ات را ببند؛ یا آستینت را بکش پایین و امثال اینها. یا فلان دختر را بگیرد و بگوید حجابت را درست کن. البته اینها هم هست؛ ولی اینها مصادیق بسیار جزئی و ریز است؛ آنچه در روایات معصومین علیهم‌السلام می‌بینیم؛ امر به معروف و نهی از منکر باید رو به ولایت باشد؛ برای سلامت ولایت. و وقتی بسته شد؛ ولی، هارون الرشید می‌شود؛ مأمون الرشید می‌شود.

^۳. سید رضی، نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷.

معضل دومی که در حکومت بنی‌امیه، بنی مروان و بنی‌عبّاس وجود داشت و از دوران خلافت خلفای ثلاثه‌ی اوّل ریشه می‌گرفت؛ بحث مادام‌العمر بودن حکومت آنها بود؛ حکومتی که تاریخ آن جز با مرگ حاکم پایان نمی‌یافت. لذا خلافت ابابکر با مرگش تمام شد؛ حکومت عمر با قتلش پایان یافت و خلافت عثمان با کشته شدنش تمام شد. در دوران بنی‌امیه هم همین روال باقی بود؛ معاویه به درک واصل شد تا خلافتش تمام شد. یزید سقط کرد تا خلافتش تمام شد و همین‌طور دیگر خلفای اموی و بعد هم مروانیان و عبّاسیان. تا هارون الرشید زنده بود، دوران خلافتش تمام نشد. وقتی از دنیا رفت؛ امین به جای او خلیفه شد. امین هم وقتی به دست برادرش مأمون کشته شد، دوران خلافتش پایان یافت. وقتی مأمون به درک واصل شد، خلافتش تمام شد. مادام‌العمر شدن حکومت در دوران خلافت هم از معضلات بزرگ و فسادآفرین است.

اگر حاکم معصوم نباشد؛ مادام‌العمر شدن حکومت او از دو جهت می‌تواند معضل ایجاد کند. جهت نخست این است که ذهن و فکر هر انسان طرح‌هایی دارد و اگر حاکم شخص خوش‌استعدادی باشد؛ طرح‌های بیشتر و ایده‌های ارزشمندتری دارد. اما پس از یک دوره که در موضع قدرت قرار گرفت، طرح‌هایش را به اجرا می‌گذارد و بعد از مدتی، دیگر طرح‌های نوی او تمام می‌شود و به تکرار و روزمرگی می‌افتد. لذا در علم مدیریت، در بحث طول دوره‌ی تصدّی مدیران، یک بحث علمی مطرح است. می‌گویند کسی را که به عنوان مدیر منتصب کردید؛ اگر از یک زمانی زودتر او را عوض کردید؛ هم به خود آن شخص، هم به سازمان لطمه زده‌اید؛ چون او هنوز داشت بررسی می‌کرد که سازمان را بشناسد؛ ببیند پرسنلش چه کسانی هستند؛ هر کس چه توانایی‌هایی دارد؛ چه کارهای جدیدی می‌توان کرد. هنوز برای ایجاد تحوّل و تغییر به نتیجه نرسیده بود، که او را از این سمت برداشتید. او در این مدت تجربه می‌کرد؛ آزمون و خطا می‌کرد تا پختگی پیدا کند. در نتیجه هم عمر خودش هدر رفت؛ هم سازمان لطمه دید. چون سازمان هزینه‌ی آزمون و خطاهای او را متحمّل شد؛ اما از دوران پختگی او بهره‌ای نبرد. شما او را از سازمان برداشتید. متقابلاً یک حدّاکثری هم برای دوران تصدّی مدیریت قائلند. می‌گویند فردی که در سمت مدیریت گماردید؛ اگر از یک زمان بیشتر در آن سمت

بماند؛ به روزمرگی و تکرار می‌افتد و این روزمرگی و تکرار سازمان را به پوسیدگی می‌کشاند. خود فرد را هم به توقف و درجا زدن می‌کشاند. در حالی که اگر او را جایجا کنید^۴ و از آن مدیریت بردارید و در جای دیگر بگذارید؛ ممکن است بتواند در عرصه‌ی جدید نوآوری‌هایی داشته باشد. ضمن این که آنجا هم تجربه‌های جدید کسب می‌کند و پخته‌تر و جامع‌تر می‌شود. اما شغل قبلی او از این پس چیزی برای یادگیری او نداشت. همه‌ی یادگرفتنی‌ها را یاد گرفته و کسب کرده بود. لذا اگر بیشتر از آن زمان او را در آن سِمَت نگه دارید؛ هم به خود او لطمه زده‌اید و جلوی رشد او را گرفته‌اید و به روزمرگی و درجا زدن مبتلایش کرده‌اید؛ هم به سازمان لطمه زده‌اید. چون از آن به بعد نتوانست کار جدیدی انجام دهد؛ هرچه بلد بود به کار بسته بود و پس از آن به تکرار و روزمرگی افتاده بود و سازمان به رکود مبتلا شد.. لذا می‌گویند یک حدّاکثر هم وجود دارد. یک زمان مینیمم و یک زمان ماکسیمم وجود دارد. بین این مینیمم و ماکسیمم یک زمان اپتیمم یا مقدار مطلوب تعریف می‌کنند که اگر دوران تصدّی یک مدیر در آن حدود باشد؛ خیلی خوب است؛ چهار سال، شش سال یا حدّاکثر هشت سال. اگر بیش از آن مدیر را در سِمَتش نگه‌دارید؛ هم به خود مدیر لطمه زده‌اید؛ هم به سازمان. علاوه بر این، با طولانی شدن بیش از حدّ دوران مدیریت، شبکه‌های فساد شکل می‌گیرند و منسجم می‌شوند.

مادام‌العمر شدن خلافت هم مصداق همین قاعده است. هم خود فرد هدر می‌رود و هم جامعه لطمه می‌بیند. مضافاً بر این که مادام‌العمر شدن حکومت، شبکه‌ی مادام‌العمر ایجاد می‌کند. این‌گونه نیست که فقط هارون الرشید یا معاویه مادام‌العمر باشد. خلیفه شبکه‌ای از اشخاص در کلّ کشور دارد که به او وصل‌اند؛ تمام آنها نیز مادام‌العمر می‌شوند. در صورت ظاهر یک نفر مادام‌العمر است؛ اما در واقع شبکه‌ی گسترده‌ای که همه نمایندگان او هستند؛ ولات او هستند؛ فرمانداران و فرستادگان و ... او می‌باشند؛ همه به تبع خلیفه، مادام‌العمرند. از نزدیک‌ترین نزدیکان و مشاوران و معاونان و مسئول

^۴ در علم مدیریت به آن Job Rot at i on یا گردش مشاغل می‌گویند.

دفتر و ... بگیریید، تا تمام ایادی که در کل گستره‌ی خلافت خود دارد. یعنی یک شبکه‌ی مادام‌العمر درست می‌شود. پس تنها مادام‌العمر بودن یک نفر نیست!

در دوران بنی‌امیه، بنی مروان و بنی‌عبّاس اینها معضلاتی بود که ریشه‌ی سلامت و سعادت جامعه‌ی اسلامی را سوزاند. امام رضا علیه‌السلام به جرم تبیین حقایق دین، به جرم روشن شدن صلاحیت برترشان نسبت به مأمون برای تصدّی حکومت به شهادت رسیدند. چون اولاً در تمام مناظراتی که مأمون با دعوت از سران مذاهب و ادیان دیگر ترتیب می‌داد، تا بلکه امام رضا علیه‌السلام ولو در یک مورد شکست بخوردند و از موقعیت عظیم علمی حضرت کاسته شود، برجستگی شخصیت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام از نظر علمی بیشتر آشکار شد. ثانیاً تضادّ زندگی زاهدانه‌ای که علی بن موسی الرضا علیه‌السلام در کاخ مأمون داشتند؛ با زندگی مجلّی که با آن همه اشرافیت و تجمل مأمون در کاخش برای خود درست کرده بود؛ سلامت نفس علی بن موسی الرضا علیه‌السلام و بی‌اعتنایی حضرت به دنیا و متقابلاً دنیاپرستی مأمون هم آشکارتر شد. لذا وجود علی بن موسی الرضا علیه‌السلام سبب روشن شدن نامشروع بودن حکومت مأمون بود. مضافاً بر این که حضرت صراحتاً زبان به نقد مأمون می‌گشودند؛ علاوه بر این که از آغاز تحمیل ولایتعهدی به حضرت، با اعلام این که من در کوچک‌ترین تصمیم‌گیری‌های حکومتی و در هیچ عزل و نصبی دخالت نخواهم کرد؛ عملاً نامشروع بودن حکومت مأمون را مشخص کردند و به صراحت هم به خودش گفتند. وقتی مأمون اصرار کرد که این حکومت را می‌خواهم به شما بدهم؛ فرمودند اگر خدا این حکومت را حقّ تو قرار داده است؛ تو به چه مجوّزی می‌خواهی به من بدهی؟ خدا این را به تو داده است؛ تو مسئول این حکومتی! اگر هم می‌دانی خدا این حکومت را حقّ تو قرار نداده است؛ چرا حکومتی را که حقّ تو نیست، تصرف کرده‌ای؟ باید از حکومت کنار بیایی. تو چه حقی داری چیزی که مال تو نیست را به من ببخشی؟^۵ حضرت با این صراحت با مأمون مواجه می‌شدند و خدعه‌ها و حیل‌های او را نقش بر آب می‌کردند و لذا مأمون تحمل نکرد و بعد از توطئه‌های مختلفی که برای

^۵ . مجلسی، بحار، ج ۴۶، ص ۱۲۹.

قتل حضرت چید و به نتیجه نرسید؛ بالاخره مرتکب این جنایت عظیم شد و علی بن موسی الرضا علیه السلام را مسموم کرد و به شهادت رساند.

بیست و سوم ماه ذی القعدة یکی از احتمالات روز شهادت علی بن موسی الرضا علیه السلام است. شهادت این امام بزرگوار را به محضر بقیة الله الاعظم ارواحنا لئرب مقدمه الفداء و همه شیعیان و دلدادگان و سرسپردگان آستان رضوی علیه السلام، خصوصاً عزیزانی که در محضرشان هستیم و تمام دوستانی که در نقاط مختلف عالم، همزمان از طریق سایت اهل ولاء جلسه‌ی ما را دنبال می‌کنند، تسلیت عرض می‌کنم و امیدوارم اهل تدبیر و عبرت‌گیری از تاریخ نورانی حیات ائمه علیهم السلام شویم. از تاریخ آن بزرگواران، فقط به این که زمان، سال، ماه، روز، مکان و امثال اینها را به خاطر بسپاریم، بسنده نکنیم. از لایه‌های رویین حوادث تاریخی تاریخ دوران حیات ائمه علیهم السلام عبور کنیم و به درس‌های عمیقی که برای سلامت و اصلاح و بهبود جامعه‌ی امروزی‌مان، از آن می‌شود گرفت؛ راه پیدا کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ